

مجلس بیستم: خلوص و ریا و ملاک‌های تشخیص
آنها

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَأَجْوَدَ مَنْ أُعْطِيَ
أَعْطِنِي سُؤْلِي فِي نَفْسِي وَأَهْلِي وَوَالِدَيَّ وَوَلَدِي وَأَهْلَ حُزْنَاتِي وَإِخْوَانِي فِيكَ.

«ای پروردگار (اللهم به معنای: یا الهی، ای

خدای من)، من از تو درخواست می‌کنم از

بهترین چیزهایی که بندگان صالح تو از تو سؤال

کردند...!»

سر رشته اختلاف خواست‌های افراد از

اختلاف در جنبه‌های نفسی آنها

معلوم می‌شود که سؤال‌هایی که افراد بشر از

خدا می‌کنند در دعاها، در مناجات‌ها، در صلوات

خود، اینها مختلف است و هرچه درجه تقوا و

صلاح انسان بیشتر شود دعایی که می‌کند

لطیف‌تر و رقیق‌تر است؛ هرچه نفس خشن‌تر

باشد و إنانیت و استکبارش زیادتر باشد آن دعا

هم خشن تر است. خشن تر: یعنی جنبه‌های
نفسی بر جنبه‌های روحی غلبه دارد.

مردمی که نفس‌شان به دنیا خیلی گرایش
دارد، دعاهایی که می‌کند طبق همان آیات
وجودیّه نفسیّه آنهاست. بنابراین دعاهایی هم که
می‌کنند، برای تقویّت نفس است و برای آثار و
خصائصی است که در این دنیا به آنها داده شود
و نفسشان تقویت پیدا کند و شوکت و اعتبارشان
در دنیا اضافه شود؛ و این قوّت نفس خیلی مسئله
عجیبی است و آن به صورت‌های مختلف برای
انسان جلوه می‌کند! یک وقت به صورت
دنیاست، یک وقت به صورت دین است،
یک وقت به صورت زهد است، یک وقت به
صورت حکومت است، یک وقت به صورت علم
است، یک وقت به صورت زراعت است،
یک وقت به صورت کثرت مال است؛
صورت‌هایش مختلف است و تشخیص هم
خیلی مشکل است که انسان بتواند تشخیص
بدهد که کدام یک از این خواست‌ها خواست
خدایی است و کدام یک خواست خدایی نیست.

ملاک تشخیص خلوص در عمل

فقط یک علامتی است که با آن علامت انسان

تا اندازه‌ای می‌تواند خودش اندازه‌گیری بکند که آیا

این کاری که می‌کنم برای خدا هست یا نه! و آن این است که: بگوید: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ.»^۱

هر عملی که انسان انجام می‌دهد، اگر آن عمل رغبتِ انسان را به دنیا کم می‌کند و محبتِ انسان را به آخرت زیاد می‌کند و انسان نسبت به امور دنیا و شئون دنیا دلسرد می‌شود و نسبت به آخرت دلگرم می‌شود و عشق و علاقه ملاقات با ارواح طیبه و خدا برایش پیدا می‌شود، انسان با این محکم می‌تواند اعمال خودش را اندازه‌گیری کند و بفهمد که این عملش مال خداست یا نه؛ و الاً تشخیص اینکه عمل مال خداست یا نه، خیلی مشکل است! و چه بسا ممکن است یک شخصی به تمام معنا اهل دنیا باشد و دعایش از خدا یک دعای خوبی باشد و لیکن در حاقّ معنا آن دعا مال همان تقویّت نفس و استکبارش است، و معلوم هم نمی‌شود که این دعا دعای دنیوی است؛ به هر کس هم انسان [آن را] نشان بدهد می‌گوید دعا دعای اخروی است ولی باطنش دنیاست.

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۲۸:

«خداوندا، روزیم گردان که از دار دنیا که دار فریب است، خالی شوم و به سوی سرای آخرت که سرای جاوید است رو بگردانم!» (محقق)

بیان حقیقت دنیا

هر چیزی که اختیار و اراده را در انسان قوی کند در مقابل اختیار خدا، و شخصیت انسان را قوی کند، این دنیا است؛ هر چیزی می‌خواهد باشد! چون دنیا به معنی ما سوی الله است، هر چه می‌خواهد باشد در شکم این خوابیده است.

ولایت: یعنی سرسپردگی

آن کسانی که آرزوی لقاء خدا را دارند آنها کم‌کم اختیار و اراده خود را به اراده خدا می‌سپارند تا اینکه خدا در امور آنها متصرف می‌شود؛ و این می‌شود معنای «ولایت»! ولایت یعنی بنده در اطاعت پروردگار به جایی می‌رسد که تمام اختیاراتش را به خدا می‌دهد و خدا در امور او متصرف می‌شود؛ این می‌شود «ولایت»! و حقیقت معنی توحید در انسان هنگامی منکشف می‌شود که انسان اختیار و اراده خودش را بسپارد؛ و اگر اختیار و اراده سپرده نشود، هزار میلیون سال بگذرد محال است که انسان به شرف لقاء خدا برسد و یا اینکه این معنا را درک کند و لو اینکه اعمال عبادی انجام بدهد، و لو اینکه کارهای چشم‌گیر زیاد بکند، آن حقیقت ندارد و

این کثرتِ اعمال موجب وصول نیست. پس دعاهایی که من می‌کنم و حاجاتی که دارم، اینها به صورت اشکال مختلف است.

دعای من، دعای بندگان صالح توست!

حالا انسان می‌خواهد دعا کند چه دعایی کند؟ می‌ترسد همین دعایی که می‌کند، این دعا برای نفسش باشد، برای تقویّت نفس باشد، نه برای روحانیت نفس! از آن دعاهایی باشد که به نفس انسان یک پرده استکبار بدهد نه اینکه یک پرده از انانیت نفس را کم کند! و لذا انسان این‌طور دعا کند: «خدایا بندگان صالح آنچه دعا کردند از آنها به ما بده!»

خب بالأخره این پروردگار یک بندگان صالحی داشته و دارد که آنها دعاهایشان روی تقویّت نفس و استکبار نیست؛ روی خلوص است. و آن دعاهایی که آنها از روی خلوص می‌کنند، مفادش رغبت به آخرت و زهد نسبت به دنیا است، مفادش لقاء خداست، مفادش رسیدن به مقام ولایت است، مفادش درهم‌پیچیدن عالم اعتبار و عالم تخیل است، مفادش تحقق به حق پیدا کردن و از باطل دور شدن است. چون دعای ساجدین غیر از دعای دیگران است، دعای ساجدین خیلی لطیف است! زید بن علی می‌گوید که:

پدرم علی بن الحسین علیهما السّلام را دیدم که
در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان از اول
شب تا آخرش می فرمود:

«اللّهُمَّ ارزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ»^۱

«(این خیلی دعای خوبی است:) خدایا به ما
روزی کن که ما تجافی پیدا کنیم، یعنی پهلوهایی
خود را جمع کنم از دار الغرور- می گویند: فلان
کس پهلویش را از فلان کار جمع کرد، یعنی
خودش را جمع کرد، دل نداد- و انابه پیدا کنیم،
رجوع کنیم به دارالخلود!»

پس بنابراین در دعای همان عیدین هم که
می خوانیم:

اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ مِنْهُ عِبَادُكَ
الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ
الْمُخْلِصُونَ.^۲

«خدایا من از تو سؤال می کنم بهترین چیزی که
بندگان صالح از تو سؤال کردند، و پناه می برم به
تو از آن چیزی که بندگان مخلص [از آن به تو

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۲۸:

«مَّا رُوِيَ عَنْهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى -رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ- بِإِسْنَادِهِ إِلَى
زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ سَبْعٍ وَعَشْرِينَ
مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يَقُولُ مِنَ أَوَّلِ اللَّيْلَةِ إِلَى آخِرِهَا:

”اللّهُمَّ ارزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعَادَةَ
لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ.“

^۲ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۵۴.

پناه می‌برند]!»

[مخلصون] یعنی کسانی که در صدد

اخلاص هستند، در صدد نجات هستند، آنها از

تو سؤال می‌کنند نه مخلصون ها! در بعضی از

نسخ دارد:

و أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ

المخلصون؛^۱ «آنچه را که مخلصون به تو پناه

می‌برند» آن درست نیست! چون مخلصون کارشان

تمام است دیگر، آنها دیگر پناه به خدا از شیطان

نمی‌برند، آنها یک نظر دیگری دارند، دیگر شیطان را

به یک نظر دیگری نگاه می‌کنند، و شیطان هم نسبت

به آنها دیگر قطع امید کرده و نمی‌تواند به آنها

دسترسی پیدا کند.^۲

هرچه اخلاص لطیف‌تر، وسوسه شیطان هم

لطیف‌تر!

اما کسانی که هنوز مخلص نشده‌اند و خالص

نشده‌اند و درصددند که خود را پاک کنند و در راه

^۱ المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۶۳۹.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۴۵؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۵۹ و ج ۴، ص ۲۱۴ - ۲۱۵؛ رساله لبّ اللّباب، ص ۴۴.

اخلاص هستند، أخلص يُخلص إخلصًا: یعنی می‌خواهند خودشان را پاک کنند، آنها شیطان می‌آید سراغشان و هرچه اخلاصشان لطیف‌تر باشد، شیطان هم به طریق لطیف‌تری می‌آید سراغشان.

بعضی اوقات شیطان چنان خودش را لطیف می‌کند، چنان لطیف می‌کند که اصلاً انسان درک نمی‌کند که این شیطانی است، این هوی، هوای شیطانی است! چون هرچه راه باریک‌تر می‌شود، شیطان هم با لطافتی می‌آید و انسان را گول می‌زند؛ و لذا اولیاء خدا که می‌خواهند به درجات قرب برسند که در مرحله اخلاص هستند، هوای نفسشان هم خیلی لطیف است! و مردم عادی اصلاً درک نمی‌کنند که این هوای نفس است، بلکه آن را بهترین عمل خیر می‌دانند! ^۱ ولی حقیقت این نیست، معنا این طور نیست؛

حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ ^۲؛ «کارهای خوبی که از ابرار سر می‌زند، این کارهای خوب

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۶۰ - ۱۶۲.

^۲ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳: «عبارت حسنات الأبرار مضمون روایتی نیست گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی».

نسبت به مقرِّبین، سیئه است!»

خُب [مگر اینکه] انسان همین‌طور سؤال

کند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلُكَ مِنْهُ عِبَادُكَ

الصَّالِحُونَ.

«بهترین چیزی که بندگان صالح از تو

می‌خواهند، به من آن چیز را بده!»

اما درست بگوید ها! چون آن چیزی که

بندگان صالح از خدا می‌خواهند، همیشه حلوا و

شیرینی و راحت‌الحلقوم نیست! می‌گویند که:

خدایا ما را پاک کن، و پاک کردن هم مستلزم در

کوره افتادن است؛ چون تا آهن در کوره نیفتد

پاک نمی‌شود؛ چون طلا تا در بوته زرگر نرود

پاک نمی‌شود. اینها این‌طور تقاضا می‌کنند،

می‌بینند که وجود نمی‌تواند بکشد، از خدا تقاضا

می‌کنند که برای ما پاکی بیاورد، و آن پاکی هم

مسلم امتحان در گذشت و عبور از این مراحل

است؛ و لذا انسان که می‌خواهد دعا کند واقعاً

بایستی که خودش را بسپارد و بگوید: آنچه

بندگان صالح از تو تقاضا می‌کنند به من هم از

همان چیزها بده!

یا خیرَ من سئِلَ؛ «ای کسی که از تمام افرادی که

سؤال می‌شود و از آنها درخواست می‌شود تو

مورد انتخاب و اختیار ما هستی؛ آنها مورد اختیار

نیستند.»

و أجد من أعطى؛ «از آن کسانی که عنایت می‌کند، کمک می‌کند و عطا می‌کند، تو از همه جودت بی‌تر است!»

أعطني سُؤلي في نفسي؛ «تو تقاضاهای ما را ببین، دربارهٔ خودم، دربارهٔ نفس خودم!»
آنچه من دربارهٔ نفس خودم می‌خواهم، به من بده! چون آنچه دربارهٔ نفس خودم می‌خواهم چیزی نیست که موجب تورّم و گشایش نفس بشود؛ موجب رقت و لطافت نفس است تا درک کند آن مقام عظمت تو را. و این دعا، دعای خوبی است!

أعطني سُؤلي في نفسي و أهلي؛ «دربارهٔ خودم و دربارهٔ اهل، عیالم، آن کسانی که نسبت به من قرابت و خویشی دارند»، و والدی؛ «دربارهٔ پدر و مادرم، به آنها بده!» و وُلدی؛ «دربارهٔ فرزندانم بده!» و دیگر اهل حُرّانتی؛ «آن کسانی که با من قرابت دارند، وابستگی دارند و آن افرادی که خلاصه من دربارهٔ آنها محزون می‌شوم، فکر ادارهٔ آنها و ابتلای آنها موجب حزن من می‌شود (اهل حُرّانه از همین مادّه حُزن است، هر کسی يك بستگانی دارد که به واسطهٔ گرفتاری‌های آنها

ناراحت می شود؛ اینها را می گویند اهل حُرَّانَة، نسبت به آنها هم بده!» و إخوانی فیک؛ «و دیگر به من بده درباره برادرانی که در راه تو دارم!» چون ممکن است انسان برادران زیادی داشته باشد اما برادرانش فی الله نباشند؛ می فرمایند: نسبت به آن برادرانی که فی الله اند، در توست، أخوت ما براساس محبت تو با آنها پیوند خورده، دعاهایی که من می کنم درباره آنها هم عملی کن.

زندگی گوارا زندگی بدون خوف و حزن است

و أرغد عیشی؛ «عیش مرا گوارا کن، تر و تازه کن!»

رَغَد به معنی تروتازه و طیب و طاهر و عیش

گوارا بودن؛ به این می گویند: «عیش رغد».

عیش، یعنی: معیشت، زندگی؛ ممکن است

انسان عیشی داشته باشد، ولیکن در آن عیش یک

ناراحتی داشته باشد، این عیش انسان را ناگوار

می کند دیگر؛ اما من جميع الجهات اگر فکر انسان

فارغ باشد و هیچ غُلّ و خوفی که در آن نباشد،

^۱ خ ل: أرغد عیشی.

این عیش انسان می شود گوارا. و تمام افراد بشر دچار خوف و حزن هستند بدون استثنا! چون تا انسان از اولیای خدا نشود از خوف و حزن بیرون نمی آید.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

«آگاه باشید که ولی خدا، اولیاء خدا، آنها خوف و حزن ندارند!»

چون آنها اراده و اختیار خودشان را به دست خدا دادند، خدا مدبر آنهاست، و از جزئیّت به کلیت پیوستند، وجودشان سعه پیدا کرده؛ چیزی از آنها گرفته بشود، خدا گرفته، و داده بشود، خدا داده! نه ترس دارند که یک امر ناگواری بر آنها وارد بشود، نه غصّه دارند از آن امر ناگواری که بر آنها وارد شده است؛ چون همه را فعل خدا می بینند دیگر، هیچ از خود چیزی ندارند هیچ! و تا هنگامی که انسان اختیار خود را به اختیار خدا نسپارد، این مشحون ترس و حزن است و لو اینکه بهترین عیش ها برای او منظور باشد و در بهترین تفریحات و عیش هایی که ما فوق تصوّر مردم عادی است زندگی کند، ولیکن در کمون دلش خاطراتی از حزن و خوف إلی ماشاءالله

^۱سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲.

وجود دارد. و لذا می گویند این افرادی که در دنیا خود را به لذتی مشغول می کنند، برای اینکه آن خوف و حزن را در مواقع موقت از ذهنشان بیرون کنند و می خواهند برای خودشان یک انصرافی حاصل کنند، چون انسان که دل به خدا نداده و اختیار خودش را به دست خدا نسپرده است، هزاران امر ناگواری که احتمال می دهد در پیش دارد و هر کدام از آنها کافی است که وجود او را متزلزل کند و خاطرات او را دگرگون کند، و تمام چیزهایی که در گذشته از دستش رفته، برای هر یک از آنها یک ماتم سرایی در وجودش برپاست، و دائماً دارد غصّه می خورد: چه چیزی از دست من رفت، رفت، رفت، رفت، و فردای من چه نشود، نشود، نشود!

لذات این عالم صرفاً جهت انصراف ذهن از

خوف و حزن

و اگر هم ذهن خودش را متوجه آن غصّه نکنند، آن غصّه در دلش هست، این حزن و خوف آمیخته با جان و روانشان است، و لذا لذت‌هایی که پیدا می کنند، این لذت‌ها برای انصراف است، برای اینکه یک لحظه از آن خوف و حزن منصرف بشوند؛ برای همین جهت است. تا آن لذت از بین رفت، آن خوف و حزن به جای

خودش است همان‌طور که برای انسان پیش آمده
و ثبت شده است.

اشکال مصنف به دیدگاه خیام و بیان طریق

ولایت

خیام یک شعری دارد که می‌گوید:

می‌خوردن من نه از برای طرب است ***

*** نزهت نشاط و ترک دین و ادب است

خواهم که دمی ز خویشتن باز رهم ***

*** می‌خوردن و مست بودنم زین سبب است^۱

معروف است می‌گویند که: خیام شراب

می‌خورده است؛ نه شراب معنوی‌ها، از همین

شراب‌های مادی ظاهری می‌خورد! و لذا

اشعارش هم اشعاری است که با توحید هیچ

مربوط نیست و خیلی در درجه کوتاهی است و

لذا کفار و اینها به این اشعار خیام خیلی علاقمند

هستند. من یک‌وقتی در کتابی می‌خواندم که هر

دختر بچه و پسر بچه انگلیسی یکی از این

ترجمه اشعار خیام در جیب دارد، خُب این

تناسب ارواح است دیگر. می‌گوید: من که

شراب می‌خورم نه از برای اینکه می‌خواهم

^۱ الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵۶.

طربی کنم، نه از برای اینکه می‌خواهم ترک ادب کنم، مخالفت امری کنم، نه، این قدر هم و غم بر من غلبه پیدا می‌کند که می‌خواهم یک ساعت فارغ بشوم، لذا شراب می‌خورم که عقل خود را از دست بدهم، کمی نترسم همین! آن وقت هر کدام شما قیاس کنید با آن کسی که اختیار خودش را می‌سپارد! انسان یک ساعت با مسکر، عقل خودش را از دست بدهد اینکه خودش را اصلاح نکرده، این یک سرپوشی روی عقلش گذاشته که نفهمد و درک نکند.

آن کسی که در راه ولایت حرکت می‌کند و اختیار خودش را می‌گذارد دست خدا، آن اصلاً ذات خودش را اصلاح کرده، آن چشم خودش را باز کرده به تمام عالم و به تمام کائنات و به تمام اسرار؛ اسرار کون، به ربط حادث با قدیم، به کیفیت تجلی نور پروردگار در موجودات! این يك عالم دیگری می‌شود و این افکار در مقابل آن افکار، خیلی افکار کودکانه‌ای است! آن عیش، عیش گوارا است، این عیشی که خیام می‌گوید که انسان شراب بخورد تا اینکه نفهمد و درد را حس نکند؛ حالا این خیام چه دردی داشت؟ هیچ! زن و بچه

داشت؟! گرفتاری داشت؟! حاکم بود؟! هیچ هیچ
هیچ هیچ! يك عالمی بود که ریاضیدان بود و به هیئت
هم وارد بود و هیچ! غصّه‌ای که می‌گوید بر من وارد
می‌شود، همین غصّه وجود من است، غصّه انانیت من
است، و الا همیشه در يك باغی بود، به عیش و نوش تا
آخر عمر؛ این غصّه انانیت است، این نفس است،
نفس در وجود انسان هست و خود وجود نفس، انسان
را اذیت می‌کند! راست هم می‌گوید، اما راه فرار آن که
شراب خوردن نیست، راه خلاص این نیست، [بلکه]
به معرفت است! تا انسان معرفت پیدا نکند، حالا
انسان شراب بخورد تا موقع مرگش، بالأخره
می‌خواهد بمیرد با این نفس می‌رود دیگر، در آنجا که
به انسان شراب نمی‌دهند، از این شراب‌ها که عقلش را
از دست بدهد. آنجا می‌برند برای محاکمه فی جهنّم
خالدون، آنجا چه کار می‌کند؟! آنجا دیگر باید چشمش
را باز کند، آن وقت اگر در اینجا چشمش را باز نکرده
باشد آنجا نابینا خواهد بود، ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي

فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى^۱؛ ما او

را آنجا کور محشور می کنیم.

«وَأَرْغِدْ عَيْشِي؛ عِشْ مَرَا گَوَارَا كُن!»

یک قسم عیش مرا درست کن که در آن خوف و حزن نباشد حالا به من یک باغ بده در مدینه! - من از قول حضرت سجّاد می گویم، [ایشان] این طوری با پروردگار صحبت نمی کنند، ما یک خُرده در تفسیر فرمایشات ایشان فضولی می کنیم، از اوّل دعا هم تا حالا همین طور بوده ها! ایشان خیلی مؤدّبانه صحبت می کند ما دیگر یک خُرده حاشیه می رویم، اینها فضولی ما است، و لذا در بین الهالین من سعی می کنم که جدا باشد از تفسیر و تعبیر کلام ایشان -، یک باغی در مدینه به ما بده چنین و چنان، درختانش سر به فلک کشیده باشد، نه‌هایی در آن جاری باشد، دختران زیبای دنیا در این باغ برای ما آماده باشند، از بهترین فواکه دنیا آورده باشند و اِلی آخر! ولی وقتی ما را می برند در این باغ، ما لال هستیم، ما این چشم و گوشمان بسته است! مایی که نسبت به عالم آفرینش اطلاعی نداریم، مایی

^۱ ترجمه: «و کسی که از ذکر من و از یاد من روی گرداند، پس در اثر این اعراض، زندگانی او ناگوار و سخت می شود، و ما او را در روز قیامت نیز کور محشور خواهیم نمود.»

که اصلاً خودمان را نمی‌شناسیم؛ خودمان را نمی‌شناسیم آن وقت می‌خواهیم غیر را بشناسیم! خودمان را ادب نکردیم می‌خواهیم غیر را ادب کنیم! اصلاً خودمان را نمی‌شناسیم! این باغ به چه درد ما می‌خورد؟! ما از این باغ چه استفاده‌ای می‌کنیم؟! جز یک استفاده‌هایی که حیوانات و بهائم از آمیزش جنسی و شهواتِ بطنی می‌برند! چه استفاده‌ای می‌کنیم از این باغ؟! ما می‌توانیم نگاه کنیم به برگ‌های این باغ و از هر برگش هزار رمز و سرِ یاد بگیریم؟! ما می‌توانیم نگاه کنیم به این آبش و ظهور تلائف صفات نفوس ملکوتیه را در اینجا ببینیم؟! ما می‌توانیم [بفهمیم] صدای مرغانی که در این باغ هستند، حکایت می‌کند از نغمه‌های ملکوتی که از آنجاست؛ یا تمام وجود این باغ با تمام این کثرتش، حکایت از رحمت پروردگار می‌کند؟! نه! هیچ موقع این معانی را استفاده نمی‌کنیم، عیناً مانند یک حماری که او را ببرند در یک طویله و این به جو خوردن و گاه خوردن و ... مشغول باشد، ما استفاده بیشتر نمی‌کنیم و آن خوف و حزن در درون ما هست، و آن وجود ماست که ما را اذیت می‌کند و ناراحت می‌کند؛ پس از این باغ‌ها به درد ما نمی‌خورد، یک باغی به ما بده که با آن باغ وجود ما راحت باشد! آن باغ را بده! آنجایی که عیش،

عیش محنی باشد؛ محنی: یعنی گوارا.

حقیقت عیش گوارا در اشعار مولانا

هرکجا یوسف رخی باشد چو ماه *** هست

جنت گرچه باشد قعر چاه^۱

اگر انسان طالب یوسف باشد، چاه یوسف
هم باشد آنجا باغ است دیگر، آنجا بهشت است،
آنجا دنیا است، آنجا آخرت است و لو اینکه آنجا
ته چاه باشد!

^۱ مثنوی معنوی، دفتر سوم:

هرکجا یوسف رخی باشد چو ماه *** جنت

است آن، گرچه باشد قعر چاه

با تو دوزخ جنت است ای جان فزا *** با تو

زندان گلشن است ای دلربا

شد جهنم با تو رضوان نعیم *** بی تو شد

ریحان و گل، نار جحیم

هرکجا تو با منی من خوشدلم *** و بود در

قعر گوری منزلم

خوشر از هر دو جهان آنجا بود *** که مرا با

تو سر و سودا بود

هرکجا تو با منی من خوشدلَم *** گرچه باشد

قعر چاهی منزلَم

«ارغِدِ عِشِي» عِش را این طوری درست کن؛

این طوری برای من عِش گوارایی درست کن!

و أَظْهَرِ مُرُوَّتِي؛ «مروّت مرا ظاهر کن!»

مروّت: یعنی مردانگی؛ مردانگی مرا ظاهر

کن، در پشت پرده خفاء نگذار! مردانگیِ انسان،

گذشت، ایثار، انفاق، اختیار خودش را به دست

خدا دادن است؛ اینها مردانگی است دیگر، این

را در من ظاهر کن!

و أَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي؛ «تمام احوالات مرا

خودت اصلاح کن!»

یکی یکی بردار بیاور زیر نظرت و هر جایش

که عیب دارد ترمیم کن!

تا انسان به مقام ولایت نرسیده نباید تمنّای

مرگ کند!

و اجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطَلَّتْ عُمْرَهُ وَ حَسَّنَتْ عَمَلَهُ وَ أَتَمَّتْ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ وَ رَضِيَتْ

عنه و أَحْيَيْتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَ أَسْبَغَ الْكِرَامَةَ وَ أَتَمَّ الْعِشَّ إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَ لَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ.

«مرا از آن کسانی قرار بده که عمرشان را طولانی

کردی...!»

مرا زود از دنیا نبر! من عمر طولانی می خواهم

برای اینکه - سابقاً عرض شد که - وقتی عمر انسان

تمام می‌شود، دیگر نامهٔ عمل بسته می‌شود، دیگر قابلیت تمام می‌شود، انسان مُهر می‌شود و دیگر نمی‌تواند حرکت کند؛ پس عمر طولانی خوب است برای اینکه انسان می‌تواند کار کند، اگر عمر تمام شود از کار می‌افتد. و اگر انسان به مقام ولایت رسید، یعنی به لقاءِ خدا رسید، آن وقت دیگر عمرش طولانی باشد یا غیر طولانی تفاوتی نمی‌کند، آن وقت عمرش را می‌سپارد به دست خدا و می‌گوید: خدایا، عمر من به دست توست، می‌خواهد طولانی باشد می‌خواهد نباشد، آن یک حساب دیگر است؛ ولی وقتی هنوز به آن سر حد نرسیده و در [نقصان] است از نقطهٔ نظر صفات کمال، هیچ وقت نباید تمنای مرگ بکند! [اگر] تمنای مرگ واقعی بکند «موتوا قبلَ أن تموتوا»^۱ اشکال ندارد قبل از اینکه انسان بمیرد در این دنیا نفسش را بکشد. اما وقتی آن موت انسان برسد، انسان را ناقص می‌برد دیگر!

انسان باید در این دنیا کار کند! هر کس کار

^۱ مرصاد العباد، ص ۳۵۹؛ توحید علمی و عینی، ص ۱۴۹، تعلیقهٔ ۳:

«این جمله متن عبارت روایتی است مرسله، ولی به مضمون آن در خطبهٔ ۲۰۱ از نهج البلاغه آمده است که: "و أخرجوا من الدنیا قلوبکم قبل أن تخرجَ منها أبدانکم".»

کرده در این دنیا، کرده است! آن مراتب معنوی و روحانیت باید در این دنیا برای انسان پیدا بشود، وقتی انسان در مرگ پانهاد، با آن مکتسباتی که در اینجا کسب کرده می‌رود؛ **(لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ)**.^۱ این است مسئله! حالا وقتی انسان خودش را می‌بیند که به آن درجه نرسیده، [آیا] می‌گوید: خدایا به من مرگ بده؟! خب بسم‌الله این مرگ! خب بعد از مرگ چه! انسان با همین نفس می‌رود. این نفس که در این دنیاست چقدر شر و شور دارد و دستش نمی‌رسد که چه کار بکند، چون حجاب ماده و حجاب زمان و مکان برداشته شده و قدرت نفس بیشتر شده، آن وقت آنجا روی همین خواست نفسش چه کارها انجام می‌دهد؟! چیزهای جهنمی انجام می‌دهد، نه چیزهای بهشتی. چون نفس آلوده است، لذا [اینکه] شنیدید عذاب‌های برزخی خیلی زیاد است و عذاب‌های قیامت خیلی زیادتر، روی همین جهت است؛ چون نفس این‌طور می‌خواهد، ناخودآگاه این‌طوری می‌خواهد! و این عذاب‌ها

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. ترجمه:

«برای هر نفسی است آنچه از خوبی‌ها بجا آورده است، و بر عهده و ذمه اوست آنچه از بدی‌ها کسب کرده است.»

چیزهایی است که مورد طلب خودش است و الاً پروردگار که به کسی ظلم نمی‌کند؛ **(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)**.^۱

پس مرا قرار بده از آن افرادی که عمرشان را طولانی کردی! چون به واسطه طولانی شدن عمر، انسان مدام درجه به درجه و مرحله به مرحله حرکت می‌کند و می‌رود جلو.

و حَسَنَتَ عَمَلِهِ؛ «و مرا از آن کسانی قرار بده که عملشان را نیکو کردی (تو نیکو کردی؛ نه [اینکه] عمل خودش را؛ خودش خواسته نیکو کند، تو آمدی نیکو کردی)!»

و أْتَمَمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ؛ «و نعمت را بر او تمام کردی! خیلی از افراد هستند که تو نعمت را بر آنها تمام کردی، مرا هم از آن افراد قرار بده که نعمت را بر آنها تمام کردی (و تمامی نعمت همان ولایت است)!»

و رَضِيَتْ عَنْهُ؛ «مرا از آن افرادی قرار بده که تو از او راضی شدی!»

(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)؛^۲ «خدا از

آنها راضی شده و آنها هم از خدا راضی شدند.»

^۱ سوره یونس (۱۰) آیه ۴۴.

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹؛ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۰؛ سوره مجادله (۵۸) آیه

۲۲؛ سوره بینه (۹۸) آیه ۸.

دیگر گِله و شکایت از طرفین برداشته شده است؛ خدا گله ندارد چون می‌گوید: بنده من اطاعت مرا می‌کند؛ بنده هم گله ندارد چون آن قدر معرفتش زیاد شده که تمام پیشامدها و مقدرات را قضا و قدر پروردگار و عین مصلحت می‌بیند. این راضی است؛ مرا از اینها قرار بده! دیگر چه کار کن؟! و أَحْيَيْتَهُ حَيَوَةً طَيِّبَةً؛ «مرا از آن کسانی قرار بده که تو به آنها حیات طیب دادی!»

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱.

حیات طیب، زندگی‌ای که آن زندگی پاک و آسوده باشد، هیچ جنبه ناراحتی و نگرانی در آن نباشد.

فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَ أَسْبَغَ الْكِرَامَةِ؛ «این حیات طیب در دوام‌ترین از مراتب شادی و خرسندی که هیچ غم و غصه‌ای دیگر نباشد!»

به کلی از کانون وجود انسان غم و غصه بیرون برود؛ این طور می‌شود آقا؟! ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲؛ ادب‌اء می‌گویند: اینجا تنوین، تنوین تنکیر است، یعنی هیچ خوفی و هیچ

^۱ سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷.

^۲ سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲.

حزنی! وقتی هیچ خوفی و هیچ حزنی در انسان
نماند، این همان حیاتی است که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

حقیقت حیات طیبه از امیرالمؤمنین

علیه السلام در بیان معنای زهد

خداوند زهد را در قرآن مجید معنا کرده، بین

دو کلمه از کلمات است، فرموده:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا
ءَاتَاكُمْ﴾^۱؛ و مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفِيهِ.^۲

«معنی زهد این است که آنچه از شما فوت شده
و از دست شما رفته، غصه نخورید؛ آنچه به شما
می رسد خوشحال نشوید!»

چون انسان چیزی که از دستش می رود غصه
می خورد و چیزی که به او می رسد شاد می شود؛
چرا غصه می خورد؟ چون یک چیزی از دست
او رفته؛ چرا شاد می شود؟ چون یک چیزی به او
اضافه شده است. پس بنابراین وجود این معادل
است با آن چیز، یعنی نفس این در منزله همان

^۱ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳.

^۲ نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۲۳۸: «قال عليه السلام:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا
عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَاكُمْ﴾ و مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي
و لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفِيهِ.»

چیز است. چون آن چیز از دست رفته، نفسش خراب شده، نفسش پایین آمده و نفسش شکسته است؛ و چون آن چیز به او می‌رسد و خوشحال می‌شود، نفسش تقویت شده و خوشحال می‌شود.

اما اگر کسی نفسش طوری بشود که چیزی به او بدهند اضافه نشود، این آب دریا این قدر زیاد شده که شما مقداری هم به او [آب] بریزید هیچ تغییری حاصل نمی‌شود، یا مقداری از آن بردارید هیچ تغییری حاصل نمی‌شود؛ کسی که این طور بشود این زاهد است!

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «خدا در قرآن مجید زهد را معنا کرده است، این است که: آنچه از دستتان می‌رود کسب نشوید، آنچه به شما می‌رسد خوشحال نشوید؛ کسی که این دو کار را بکند، این دو طرف و دوبال زهد را گرفته است.»
معنی زاهد این است! زاهدی که در لسان شرع هست یعنی کسی که علاقه‌اش را از دنیا ببرد و به حق پیوند پیدا می‌کند به طوری که [برای] امور فانی، غصه و حزن قرار نمی‌دهد و به اموری که به او می‌رسد، شادی و فرح نمی‌کند.

و أسْبَغِ الْكِرَامَةَ وَ أْتَمِّ الْعَيْشَ؛ «و این عیش من خیلی وسیع باشد در کرامت و بزرگواری و

تفضلی که از جانب تو می‌رسد! (نه عیشی باشد توأم با ذلت و نقصان و شکستگی؛ عیشی باشد با کرامت، با سروری، با بزرگی و با فضیلت!)»

إِنَّكَ تَفَعَلُ مَا تَشَاءُ؛ «خدایا، تو هر کاری که می‌خواهی بکنی، می‌کنی!»

و لَا يَفَعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ؛ «غیر از تو هر کس، هر کاری که بخواهد بکند نمی‌تواند!»

پس چون تو فَعَّالٌ ما تَشَاءُ هستی از تو تقاضا می‌کنم؛ غیر از تو هم هیچ کار از دستش بر نمی‌آید ... !

درخواست امام سجّاد، یاد و رحمت خاصّ

پروردگار

اللَّهُمَّ خُصَّنِي مِنْكَ بِخَاصَّةِ ذِكْرِكَ وَ لَا تَجْعَلْ شَيْئًا مِمَّا أَتَقَرَّبُ بِهِ فِي آتَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ رِيَاءً وَ لَا سَمْعَةً وَ لَا أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ.

«خدایا، از تو تقاضا می‌کنم مرا از آن افراد خاصّی قرار بده که مورد نظرت هستند! لابد آنجا یک افراد خاصّی مورد نظرت هست (که از آنها یاد خاص می‌کند)، مرا از آنها قرار بده!...»

یک وقت یک کسی، افرادی مورد محبتش هستند، ولی تمام افراد را به یک نظر عامّی می‌نگرد، انسان به خیلی چیزها در دنیا محبت دارد که به آنها به یک نظر عامّی می‌نگرد، ولی به بعضی‌ها که محبتش شدید است نظر خاص

دارد، همیشه در یاد اوست و در ذکر اوست ولو در مقابل او نباشد، در سفر باشد یا در جای دیگر باشد، اما در خاطرات اوست، در ذهن اوست؛ این را می‌گوید «یاد خاص»!

خدایا، تو هم خیلی مخلوقات داری و خیلی از بندگان داری، و همه هم مورد نظر تو هستند و از علم تو هیچ کدام از آنها جدا نیستند، مخفی نیستند و با رحمت رحمانیت، همه آنها را اداره می‌کنی، و به آنها می‌رسی و به کمالشان داری حرکت می‌دهی، عالم وجود را داری حرکت می‌دهی، ولی یک رحمت رحیمیت هم داری، از آن افاضه‌های خاص، از آن چیزهایی که برای بندگان سعادت پرور خود ذخیره کردی، از آن چیزهایی که خودت فرمودی:

أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ^۱.

«من ذخیره کرده‌ام نزد خودم برای بندگان صالح خودم یک چیزهایی را که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ متفکری، به قلب هیچ صاحب قلبی خطور نکرده باشد.»

من برای بندگان صالح خودم از آنها ذخیره

^۱ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۰۸.

کردم، چون درست است چشم نباید ببیند، اگر ببیند دیگر او در حرم خدا نیست، و اگر گوشی بشنود همین طور، یا اگر بر قلب خطور کند این از معلولات و مخلوقات قلب است، دیگر از آن چیزهایی که خداوند علیّاً علیّ ذخیره کرده، نیست؛ برای بندگان صالح خودم از آنها ذخیره کرده‌ام.

پس معلوم می‌شود که تو علاوه بر آن چیزهایی را که به‌عنوان افاضهٔ عام بر رحمت رحمانیت خودت در عالم وجود افاضه می‌کنی، یک چیزهای خاصی هم داری؛ از آن چیزها به ما بده!

خُصِّنِي مِنْكَ بِخَاصَّةٍ ذَكَرَكَ؛ «مرا تخصیص

بده به آن یاد خاصی که از ما می‌کنی!»

از تو هم که چیزی کم نمی‌شود که یک دفعه ما را هم جزء آنها قرار بدهی آن وقت دیگر نتوانی آن افرادی را که در نظر داری، آنها را هم به یاد خاص خودت در بیاوری، ذهنت شلوغ بشود، مشغول شود، نتوانی چند نفر را در آن واحد در ذکر خود و یاد خود بیاوری؛ این طور نیستی! تو مثل ما نیستی که اگر به یک چیز محبت داشته باشیم محبت به چیز دیگر نمی‌توانیم پیدا کنیم،

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾؛^۱ «خدا

در دل یک انسان دو تا قلب قرار نداده، یک قلب
قرار داده است.»

ولی تو این طور نیستی؛ تمام این عالم وجود
را یک یک می توانی به ذکر خاص خودت
اختصاص بدهی! چون حساب از طرف ما با تو
دو تاست؛ حساب ما ماهیت است و امکان است
و فقر است و ذلت است و عجز است و عجب
است و جهل، حساب از ناحیه تو گشایش و سعه
و بسط و قدرت و علم و حیات و عدم تناهی، و
کاملاً صد در صد حساب به عکس است! حالا
اگر ما را هم با آن افرادی که نظر خاص به آنها
داری و در ذکر و یاد خاص تو هستند ما را هم
اختصاص بدهی، خُب این کار را بکن!

بیان معنای ریا و سُمعه، و بودن آنها از مکرهای

نفس

«و لا تَجْعَلْ شَيْئًا مِّمَّا أَتَقَرَّبُ بِهِ فِي آثَارِ اللَّيْلِ

و أَطْرَافِ النَّهَارِ رِيَاءً وَ لَا سُمْعَةً»

همه کارهایی که من می کنم؛ هر کاری که

می کنم، نماز می خوانم، روزه می گیرم، صدقه می دهم،

^۱ سوره احزاب (۳۳) آیه ۴.

مناجات می‌کنم، گریه می‌کنم، لباس تشریح می‌پوشم،
حج می‌روم، جهاد می‌کنم، این کارهای خوبی که
می‌کنم فی‌آن‌اللیل و اطراف النهار، در تمام اوقات شب
و در تمام ساعات روز آن کارهایی را که می‌کنم و
مقصودم تقرّب به سوی توست، منظورم از آن کار
تقرّب به توست، نه معاصی، آن کارهای خوبی که
می‌کنم و مقصودم تقرّب است؛ یک کاری بکن که در
آن کار، ریا و سمعه و فخر و مباهات و... نباشد! چقدر
لطیف می‌فرماید!

می‌فرماید: انسان ممکن است در رختخوابش
در نصف شب خوابیده باشد و یک یا الله بگوید
ولی خالص نباشد، ممکن است هزار کار خوب
بکند ولی نفسش به او جلوه داده، نفس می‌گوید
بلندشو برو مکه و طوری هم در ذهن انسان
می‌آورد و می‌پروراند و انسان هیچ نمی‌تواند
درک کند! نفس می‌آید به انسان می‌گوید که: این
پولی که می‌خواهی بروی مکه، مکه نرو، برو بده
به فلان فقیر و کسی هم نفهمد! این به جای مکه.
و این هم می‌رود این کار را می‌کند و خیال
می‌کند که دیگر آن سنگ را شکسته؛ دیگر همین
است، این فهم اوست...! و این در یک عجب

و خود پسندی وارد می‌شود و می‌گوید: من یک کاری کردم که هیچ کس نفهمید، پولی که باید بروم مگه، دادم به فقیر! یعنی در نفس خودش ها! یعنی [این کار را] حضرت محمد نکرد، حضرت سجّاد نکرد، اینها همه مگه می‌رفتند ولی من این کار را کردم، خودش هم نمی‌فهمد؛ اینها آن مکرهایی است که نفس با انسان می‌کند و خود انسان درک نمی‌کند! انسان ممکن است نماز بخواند، امر به معروف کند، نهی از منکر کند، خطبه بخواند، هزار کار بکند ولی در آن ریا باشد. ریا یعنی دوست دارم که مردم این عمل را پسندند، از اینکه مردم پسندند خوشمان می‌آید و از اینکه نپسندند بدمان می‌آید؛ چون نفس هنوز باقی است، و تا باقی است هر خوشایندی که پیدا می‌کند مال نفس است و هر ناراحتی که پیدا می‌کند مال نفس است؛ این می‌شود ریا!

سَمْعَه: یعنی صیت و آواز؛ کار می‌کند برای اینکه آواز آن زیاد بشود، آوازه بیچد، مردم ما را دوست داشته باشند، مردم ما را به بزرگی و عظمت یاد کنند، نام ما در تاریخ بماند، نام ما در زمرهٔ مصنّفین و مؤلّفین بماند؛ اینها همه سمعه است دیگر!

کارهایی که من می‌کنم برای خود فروشی و تکبر

و استکبار نباشد؛ تمام کارهایی که می‌کنم، چه در ساعات روز، چه در ساعات شب، کارهایی که انسان در ساعات روز می‌کند خُب کارهای مشهور است دیگر و کارهای معلوم است، کارهایی که در شب می‌کند کارهای مخفی است، کاری که در شب می‌کند فی آناء اللیل، در ساعت‌های ظلمانی که هیچ کس خبر ندارد؛ آن هم کارهایی را که می‌خواهد به خدا متقرب شود ها، نه معصیت، نه دزدی، نه گناه! آن کارهایی که می‌خواهد به خدا متقرب بشود، آن عبادت‌ها و آن مناجات، می‌گوید: خدایا همه را خالصاً لوجه قرار بده! آن مناجاتم، آن عبادتم برای تقویّت نفس نباشد که بفهمم که يك علم لدنی پیدا کردم و با آن علم لدنی بیفتم به جان مردم و اعمال کنم، و روز به روز عجب و خودپسندی من زیادتر بشود؛ این کارها را با من نکن!

ضایع نشدن عمل هیچ عاملی از جانب خداوند

چون هر عبادتی یک اثری دارد، اگر این می‌خواهد عبادت کند برای روزی، ممکن است خدا به او بدهد؛ کما اینکه شیطان هم که عبادت کرد برای نفس، خدا به او نفس داد و او را تا روز

قیامت بر مردم گماشت. خدا عمل هیچ عاملی را ضایع نمی‌کند، و مزد همه را می‌دهد؛ اگر کسی دنیا بخوهد بسم‌الله و کسی آخرت بخوهد بسم‌الله!

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾^۱

ما هم می‌دهیم، ما تربیت می‌کنیم، ما نمو می‌دهیم، حالا شما چه می‌کارید؟ اگر هندوانه ابوجهل (حنظل) زیر خاک بکنی ما آن را رشد می‌دهیم، تخم هندوانه شریف‌آباد قزوین را زیر خاک شیرین کن، و سرسبزش می‌کنیم، هر تخمی بکاری ما می‌رویانیم؛ این کار ماست. خدایا، پس بنابراین تمام کارهایی که من می‌کنم در ساعات شب و در ساعات روز تو بیا و آن را، نقاط ضعفش را بردار نگذار من با آن نقاط ضعف گرایش پیدا کنم، شیطان بر من غلبه کند، مفسد

^۱ سوره‌ایسراء (۱۷) آیه ۱۸ و ۱۹. معاد شناسی، جلد ۸، ص ۲۰۸:

«هر کس که رویه و مرامش این باشد که طالب دنیای عاجل و زودگذر باشد، ما آن مقداری را از دنیا که بخوایم، نسبت به کسانی که بخوایم می‌دهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنم را برای او قرار داده‌ایم که به‌طور مذموم و مطرود به آتش آن می‌رسد، و ملامت شده و دور افتاده در آن می‌سوزد. و کسی که آخرت را طلب کند، و کوشش کافی و وافی برای ورود به آن بجای آورد، و از روی ایمان و ایقان باشد، البته سعی و کوشش آنها در نزد خداوند مشکور است.»

را در نظر من به صورت مصالح جلوه بدهد و این کارها را برای ریا و خودپسندی و برای آوازه و صیت و برای سمعه و گسترش عنوان و شخصیت یا برای بزرگ منشی و تکبر انجام بدهم؛ مرا از این افراد قرار مده!

فرق خشوع و خضوع

و اجعلنی لک من الخاشعین؛ «من را برای خودت قرار بده از خاشعین که قلبم شکسته باشد!»

نمی‌فرماید: واجعل لی من الخاشعین یا و

اجعلنی من الخاشعین؛ مرا از خاشعین قرار بده! می‌فرماید: واجعلنی لک؛ «مرا برای خودت قرار بده از خاشعین!»

خشوع و خضوع معنایش فرق دارد؛ خضوع،

آن فروتنی و تواضعی است که انسان ظاهراً می‌کند،

مثلاً تعظیم می‌کند، احترام می‌کند؛ این را می‌گویند

«خضوع». خشوع، مال قلب است، اگر قلب انسان

نسبت به کسی تسلیم بشود و تواضع قلبی داشته

باشد آن می‌شود «خشوع»، **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ***

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خُشِعُونَ)؛^۱ یعنی نه اینکه آنها

تواضع ظاهری دارند، تواضع ظاهری در نماز باید به

^۱سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱ و ۲.

جای خودش باشد! [بلکه] تواضع باطنی دارند، یعنی قلبشان شکسته است. «مرا از خاشعین قرار بده!» که قلبم در مقابل تو و در مقابل اراده تو و محبت تو منکسر و شکسته است!

آن وقت مرا از خاشعین قرار نده برای خودم، «و اجعلنی لک» مرا بنده خودت قرار بده، غلام حلقه به گوش آستان خودت قرار بده، در آن آستان هم از خاشعین باشم! خیلی لطیف می فرماید ها! جواب پیغمبر به جبرئیل و تفاوت آن حضرت

با حضرت سلیمان

جبرائیل آمد خدمت پیغمبر و عرض کرد: یا رسول الله، این کلید خزائن دنیا را خداوند علیُّ اعلیٰ به تو داده، اینها را قبول کن و دنبالش هم دنیای خودت هیچ دست نمی خورد و از مقامت هم هیچ کم نمی شود!

پیغمبر عرض کرد:

من دوست دارم که بنده باشم، بنده مسکین، هیچ نداشته باشم؛ از خدا تقاضا کنم و لطفی که خدا به من می کند شکرش را بجا بیاورم.^۱

^۱ الکافی، ج ۸، ص ۱۳۰:

«... و لقد أتاه جبرئیلُ بمفاتیحِ خزائنِ الأرضِ

این از مقام نبوت کم نمی‌شود، این کلید
خزائن خداست، من می‌خواهم بنده مسکین
باشم.

حضرت می‌فرماید: «و اجعلنی لک من

الخاشعین»؛ چون ممکن است خدا انسان را برای
خودش قرار بدهد، اما از خاشعین قرار ندهد؛ انسان
را پاسبان در منزل خودش بکند و لیکن حکومت دنیا
را هم به او بدهد مانند حضرت سلیمان؛ مگر این بد
است؟! دارای قصور هم بود و دارای مقام هم بود؛
ولی مقام حضرت سلیمان با مقام حضرت رسول
زمین تا آسمان فرق می‌کند؛ زمین تا آسمان تفاوت
دارد! روح پیغمبر و دل پیغمبر یک‌طوری است که
اصلاً این کار را نمی‌تواند قبول کند؛ او می‌گوید:
می‌خواهم نداشته باشم و تقاضا کنم و یک روز
داشته باشم و شکر کنم! این هم یک مقامی است.

اللَّهُمَّ اعْطِنِي السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ، وَالْأَمْنَ فِي الْوَطَنِ، وَقَرَّةَ الْعَيْنِ فِي الْأَهْلِ وَالْبَالِ وَالْوَلَدِ، وَ
الْمُقَامَ فِي نِعْمِكَ عِنْدِي، وَالصِّحَّةَ فِي الْجِسْمِ، وَالْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ، وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ، وَ
اسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَدًا مَا اسْتَعْمَرْتَنِي، وَاجْعَلْنِي
مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَتُنَزَّلُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَنْتَ
مُنزَلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا وَعَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا وَبَلِيَّةٍ تَدْفَعُهَا وَحَسَنَاتٍ تَقْبَلُهَا وَسَيِّئَاتٍ
تَتَجَاوَزُ عَنْهَا، وَارزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ.

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ يُخَيِّرُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى مِمَّا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَيْئًا فَيُخْتَارُ التَّوَاضُّعُ
لِرَبِّهِ جَلًّا وَعِزًّا... .»

این یک فراز مستقلی شد که اگر بخواهیم در این فراز صحبت کنیم دیگر خیلی معطل می‌شویم. خُب تا اینجا پیش می‌رویم دیگر، الحمد لله اگر خداوند توفیق بدهد فردا شب هم باز تتمه‌اش را بگوییم، خیلی از این دعا را معنا کردیم و خیلی کم ماند.

حالا اگر خداوند توفیق بدهد إن شاء الله چند جلسه بعد ماه رمضان که زودتر این دعا تمام بشود. خدا إن شاء الله به ما توفیق بدهد و این مسائل را در وجود ما و در خاطرات ما ذوب کند! ظاهر ما، باطن ما را گرایش بدهد به يك ممشا و مسیری که برای ما این قسم معین می‌کند، و ما را از همۀ مراتب اُشر و بَطْر، جهل و استکبار و خدعه و ریا بیرون بیاورد، و کارها و محیط ما را از این معانی پاک کند، و اختیار ما را مندک در دنیای خودش کند، و ما را از بندگان صالح خود در دنیا قرار بدهد، ما را و اهل ما را و پدر و مادر ما را و فرزندان ما را و اهل حزانت ما را و اخوان فی الله؛ همان طوری که خود حضرت دعا فرموده! إن شاء الله این دعاها نسبت به تمام این افراد، کامل و تام باشد، بمحمّد و آلّه

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

ترجمه تتمه دعای ابو حمزه به قلم معلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ وَ الْأَمْنَ فِي
الْوَطَنِ وَ قُرَّةَ الْعَيْنِ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَالِدِ وَ
الْمُقَامَ فِي نِعْمِكَ عِنْدِي وَ الصِّحَّةَ فِي الْجِسْمِ وَ
الْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَ اسْتَعْمِلْنِي
بِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةَ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ أَبَدًا مَا اسْتَعْمَرْتَنِي وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ
عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَ تُنْزِلُهُ فِي شَهْرِ
رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَنْتَ مُنْزِلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ
مِنْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا وَ عَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا وَ بَلِيَّةٍ تَدْفَعُهَا وَ
حَسَنَاتٍ تَقْبَلُهَا وَ سَيِّئَاتٍ تَتَجَاوَزُ عَنْهَا.

ای خدای من وسعت در معیشت و امنیّت در
وطن و روشنائی چشم در اهل و عیال و مال و
فرزندان و پایداری در نعمت‌های تو و صحّت در
جسم و قوّت در بدن و سلامتی در دین عطا فرما.
و در اطاعت از خود و رسول گرامیت محمد
صلی الله علیه و آله پیوسته و مستمرّ موفق بدار
و نصیب مرا از تمامی بندگان در هر خیری که

آن را در ماه رمضان نازل کردی و در شب قدر نازل خواهی کرد فزون تر بدار. و نیز هر رحمتی را که در مدت سال نازل می کنی و هر عافیتی را که بر بندگان می پوشانی و هر ابتلائی را که از آنان دفع می کنی و حسناتی را که از آنان قبول می نمائی و گناہانی را که از آنان درمی گذری برای من مقدر بفرما.

و ارزقنی حج بیت الحرام فی عامی هذا و فی

کُلِّ عامٍ و ارزقنی رزقا واسعا من فضلك الواسع
و اصرف عني يا سيدي الأسوء و اقض عني
الدَّيْنَ و الظُّلَمَاتِ حَتَّى لَا أَتَأَذَى بِشَيْءٍ مِنْهُ و خذ
عني بِأَسْمَاعٍ و أَبْصَارٍ أَعْدَائِي و حُسَّادِي و الْبَاغِينَ
عَلَيَّ و انصُرني عَلَيْهِمْ و أَقِرَّ عَيْنِي و فَرِّحْ قَلْبِي و
اجْعَلْ لِي مِنْ هَمِّي و كَرْبِي فَرَجًا و مَخْرَجًا و
اجْعَلْ مَنْ أَرَادَنِي بِسَوْءٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ تَحْتَ
قَدَمِي و اكفني شرَّ الشَّيْطَانِ و شرَّ السُّلْطَانِ و
سَيِّئَاتِ عَمَلِي و طَهِّرْني مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا و اجِرْني
مِنَ النَّارِ بِعَفْوِكَ و ادخِلْني الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ و
زَوِّجْني مِنَ الْحُورِ الْعَيْنِ بِفَضْلِكَ و ألحِقْني
بِأَوْلِيائِكَ الصَّالِحِينَ مُحَمَّدٍ و آلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صَلَّوْاْتِكَ عَلَيْهِمْ و عَلَيَّ

اخ ل: بيتك.

أَجْسَادِهِمْ وَأَرْوَاحِهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

و حجّ بيت الله الحرام را در این سال و سال‌های پس از این نصییم بفرما. و از فضل واسع خودت مرا روزی واسع قسمت نما. و ای آقای من بدی‌ها را از اطراف من دفع بفرما و دیون مرا و آنچه را که قهراً مأخوذ واقع می‌شوم ادا نما، تا اینکه از این جهت متأذی و در فشار قرار نگیرم، چشم‌ها و گوش‌های دشمنان و حسودان و ستمگران بر من را ناتوان بگردان و مرا بر آنان نصرت ده، و چشمان مرا روشنائی بخش و قلبم را منشرح و مسرور بنما. و در مواردی که موجب همّ و غمّ و گرفتاری من می‌شوند فرج و راه خلاصی مقدر بفرما. و تمام کسانی از مخلوقات را که قصد و نیت سوء درباره من دارند منکوب و ذلیل بگردان و از شر شیطان و شر سلطان و کردار ناصوابم مرا محفوظ و مصون بدار. و از همه گناهان طاهر بگردان و با عفو خودت از آتش دوزخ امانم ده، و به رحمت واسعه خودت در بهشت مأوایم ده. و به فضل خودت با حوریان بهشتی قرین و جلیس نما. و مرا با اولیاء صالحین محمّد و آل او برگزیدگان و پاکان و طاهرین و اخیار صلوات تو بر آنها و بر اجساد آنها و ارواح آنها محشور بفرما و رحمة الله و برکاته.

إلهي و سيدي و عزتك و جلالك لئن طالبتني
 بذنوبي لأطالبنك بعفوك و لئن طالبتني بلؤمي^١
 لأطالبنك بكرمك و لئن أدخلتني النار لأخبرن أهل
 النار بحبي لك إلهي و سيدي إن كنت لا تغفر إلا
 لأوليائك و أهل طاعتك فإلى من يفرغ المذنبون و إن
 كنت لا تكرم إلا أهل الوفاء بك فمن يستغيث
 المسيئون إلهي إن أدخلتني النار ففي ذلك سرور عدوك
 و إن أدخلتني الجنة ففي ذلك سرور نبيك و أنا و الله
 أعلم أن سرور نبيك أحب إليك من سرور عدوك

اللهم إني أسألك أن تملأ قلبي حباً لك و
 خشية منك و تصديقاً لك^٢ و إيماناً بك و فرقا
 منك و شوقاً إليك يا ذا الجلال و الإكرام حبب
 إلي لقاءك و أحب لقاءي و اجعل لي في لقاءك
 الراحة و الفرج و الكرامة.

ای خدای من و آقای من به عزت و جلالت
 قسم اگر بخواهی گناهانم را در نظر آوری من
 عفو و بخشش ترا در نظر می آورم و اگر بخواهی

^١ خ ل: بجرمی.

^٢ خ ل: بکتابک.

پستی و ذلت مرا به حساب آوری من کرم ترا به حساب آورم. و اگر مرا داخل آتش دوزخ کنی به اهل دوزخ خواهم گفت که ترا دوست می دارم. ای خدا و آقای من اگر مغفرت تو فقط شامل اولیاء تو و اهل طاعت تو شود پس به چه کسی گناه کاران التجاء برند؟ و اگر اکرام فقط به اهل وفاء به تو رسد پس به سوی چه کسی گنه کاران استغاثه برند، ای خدای من اگر مرا داخل دوزخ گردانی باعث سرور دشمنانت خواهد شد و اگر داخل بهشت گردانی پس موجب سرور پیامبرت خواهد شد و قسم به خدا من می دانم که خوشحالی پیامبرت محبوب تر است نزد تو از سرور دشمنانت. پروردگارا از تو درخواست می کنم که قلبم را از محبت به خودت و ترس از خود و تصدیق به تو و ایمان به تو و خشیت از تو و شوق به سوی تو مالا مال گردان. ای صاحب جلالت و اکرام. محبت به لقاء خودت را در من زیاده نما و تو نیز مرا به سوی خودت جذب کن و در لقاء تو برای من راحتی و فرج و کرامت قرار ده.

اللَّهُمَّ الْحَقِّنِي بِصَالِحٍ مِّنْ مَّضِيٍّ وَاجْعَلْنِي مِّنْ صَالِحٍ مِّنْ بَقِيٍّ وَخُذْ بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَاعْنِي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَاخْتِمْ عَمَلِي بِأَحْسَنِهِ وَاجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ

بِرَحْمَتِكَ وَ أَعِنِّي عَلَىٰ صَالِحٍ مَا أَعْطَيْتَنِي وَ ثَبِّتْنِي
يَا رَبُّ وَ لَا تَرُدَّنِي فِي سَوْءٍ اسْتَنْقَذْتَنِي مِنْهُ يَا رَبُّ
العالمينَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ
أَحِينِي مَا أَحْيَيْتَنِي عَلَيْهِ وَ تَوَفَّنِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ
وَ ابْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَيْهِ وَ أَبْرِئْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ
الشَّكِّ وَ السُّمْعَةِ فِي دِينِكَ حَتَّىٰ يَكُونَ عَمَلِي
خَالِصًا لَكَ.

بار پروردگارا مرا به صلحاء از گذشتگان
ملحق فرما و از زمره صالحین در مستقبل قرار ده
و مرا در راه و مسیر صالحین مستقرّ نما، و
همان‌گونه که صالحین را در سلطه و سیطره بر
نفوسشان یاری نمودی مرا نیز در تسلط بر نفسم
یاری نما. و رفتار مرا به نیکوترین وجه به پایان
برسان. و پاداش مرا از عمل و کردارم به رحمت
خودت بهشت قرار بده، و مرا یاری نما تا از
نعمت‌های تو استفاده نیکو و صالح ببرم و مرا در
راه خودت ثابت و مستدام بدار. و در موارد
ناپسندی که مرا نجات دادی باز مگردان. ای
پروردگار عالمیان.

ای خداوند من از تو درخواست می‌کنم
ایمانی به من عطا کنی که پایان آن به کمتر از لقاء
تو نباشد. مرا زنده بدار بر آن ایمان تا زمانی که
اراده تو بر حیات من تعلق گرفته باشد، و بمیران

بر آن ایمان در زمانی که مشیت تو بر موت من
تعلق بگیرد. و در روز بازپسین مرا بر آن ایمان
محشور فرما و قلبم را از ریاء و شک و شهرت
در دین خودت پاک گردان تا اینکه کردارم
خالصاً لوجه الله فقط برای تو باشد.

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بَصِيرَةً فِي دِينِكَ وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ وَ

فِقْهًا فِي عِلْمِكَ وَكِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَوَرَعًا يَحْجُزُنِي عَنْ

مَعَاصِيكَ وَبَيِّضْ وَجْهِي بِنُورِكَ وَاجْعَلْ رَغْبَتِي فِيمَا

عِنْدَكَ وَتَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفَسْلِ وَ

الْهَمِّ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَالْغَفْلَةِ وَالْقَسْوَةِ وَالذَّلَّةِ وَ

الْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ وَكُلِّ بَلِيَّةٍ وَالْفَوَاحِشِ ﴿مَا

ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾^۱ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَقْنَعُ وَ

بَطْنٍ لَا يَشْبَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ وَ عَمَلٍ

لَا يَنْفَعُ وَ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِي وَ دِينِي وَ مَالِي وَ عَلَى

جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ﴾^۲.

^۱ سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۱۲۷.

بار پروردگارا بصیرت در دین را به من عطا کن. و درک واقع در اوامر و احکامت و فهم در علمت و زیاده از رحمتت و تقوائی که مرا از معاصی تو باز دارد عنایت نما. و سیمایم را به نور خود درخشان کن و میل و شوق مرا در آنچه نزد تو است قرار ده و موت مرا در راه خودت مقرر کن و بر ملت و آئین پیامبرت صلی الله علیه و آله بمیران.

خداوندا من به تو پناه می‌برم از کسالت و سستی و هم و غم و ترس و بخل و غفلت و قساوت قلب و پستی و درماندگی و فقر و شدت و تمام ابتلائات و کارهای ناشایست چه ظاهر و چه پنهان.

و پناه می‌برم به تو از نفسی که قانع نگردد و شکمی که سیر نشود و قلبی که خشوع ندارد و دعائی که شنیده نشود و علمی که مفید نباشد. و پناه می‌برم به تو ای پروردگار من بر نفسم و بر دینم و بر مالم و بر تمامی آنچه روزی من فرمودی از شیطان رجیم. به درستی که تو سمیع و علیم می‌باشی.

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ وَلَا أَجِدُ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحِذًا فَلَا تَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ وَلَا تَرُدَّنِي بِهَلَكَةٍ وَلَا تَرُدَّنِي بِعَذَابٍ أَلِيمٍ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَأَعْلِ ذِكْرِي وَارْفَعْ دَرَجَتِي وَ

حُطَّ وَزِرَى وَ لَا تَذْكُرْنِي بِخَطِيئَتِي وَ اجْعَلْ ثَوَابَ
مَجْلِسِي وَ ثَوَابَ مَنْطِقِي وَ ثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ وَ
الْجَنَّةَ؛ اَعْطِنِي يَا رَبِّ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَ زِدْنِي مِنْ
فَضْلِكَ اِنِّي اِلَيْكَ رَاغِبٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ .

پروردگارا، به درستی که چنین است که هیچ
کس نمی تواند از قهر تو مرا پناه دهد. و غیر از تو
مکان امن و آسایشی سراغ ندارم. پس نفس مرا
در هیچ عذابی گرفتار مکن و در هیچ هلاکتی
وارد مگردان و به عذاب دردناکت مبتلا مکن.

پروردگارا از من قبول فرما، نامم را بلند و
درجه ام را رفیع و سختی ام را خفیف گردان.

خطاها و لغزش های مرا بیاد نیاور، ثواب و
پاداش مجالس مرا و سخنان مرا و دعای مرا
رضای خودت و بهشت قرار ده. ای پروردگار
من تمامی آنچه را که از تو درخواست کرده ام به
من عطا نما. و از فضل و کرم خودت زیاده
مرحمت نما به درستی که من فقط به سوی تو
رغبت دارم ای پروردگار عالمیان.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ
ظَلَمْنَا وَ قَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَى
بِذَلِكَ مِنَّا وَ أَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَائِلًا عَنْ أَبْوَابِنَا وَ
قَدْ جِئْتُكَ سَائِلًا فَلَا تَرُدَّنِي إِلَّا بِقَضَاءِ حَاجَتِي وَ
أَمَرْتَنَا بِالْإِحْسَانِ اِلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا وَ نَحْنُ

أَرْقَاؤُكَ فَاعْتِقِ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ يَا مَفْرَعِي عِنْدَ
 كُرْبَتِي وَيَا غَوْثِي عِنْدَ شِدَّتِي إِلَيْكَ فَرِزْتُ وَبِكَ
 اسْتَعَثْتُ وَ لُدْتُ لَا أَلُوذُ بِسِوَاكَ وَلَا أَطْلُبُ
 الْفَرَجَ إِلَّا مِنْكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
 فَأَغْنِنِي وَ فَرِّجْ عَنِّي يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو
 عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ
 إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا
 حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ
 رَضْنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ.^۲ پروردگارا به درستی که تو در کتابت
 فرمودی کسی را که به ما ظلم کرده است
 ببخشیم،^۳ و ما به خودمان ظلم کردیم پس از ما
 درگذر. زیرا تو اولی هستی به بخشش از ما. و
 به ما دستور دادی که سائل را از درب خانه نرانیم^۴

^۱ خ ل: غیائی.

^۲ خ ل: وَبِكَ لُدْتُ.

^۳ مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۹۵-۵۹۷.

^۴ سوره نور (۲۴) آیه ۲۲:

﴿وَلْيَعِزُّوْا وَلْيَصِّفَحُوْا أَلَا تُحِبُّوْنَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ
 غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾. ترجمه: «پس باید عفو کنند و از جرم اشخاص چشم
 پوشند؛ آیا دوست ندارید که خداوند نیز از گناهان شما درگذرد؟ و
 خداوند، آمرزنده و مهربان است»

و الآن به درب خانه تو آمده‌ام پس مرا بدون قضاء حاجتم از خود مران. و به ما امر نمودی که با موالیان و غلامان به نیکوئی رفتار کنیم^۱ و اکنون ما بندگان تو هستیم پس بدن‌های ما را از آتش دوزخ آزاد گردان. ای پناه‌گاه من در هنگام گرفتاری، و ای دادرس من در وقت شدائد امور. به سوی تو هراسان درشتابم و به تو استغاثه می‌آورم و فقط به تو پناه می‌آورم نه به غیر تو، و فقط از تو طلب گشایش می‌کنم پس بر محمد و آل محمد درود فرست. پس به فریادم رس و از گرفتاری‌ها رهائی بخش ای کسی که کم را می‌پذیری و از بسیار درمی‌گذری از من به کم بپذیز و از گناهان بسیار من درگذر به درستی که تو رحیم و غفور هستی. پروردگارا از تو ایمانی را خواهانم که به واسطه آن قلب مرا در اختیار و اراده خود قرار دهی و یقینی را می‌طلبم که به واسطه آن بدانم هرچه از حوادث و مسائل بر من فرود آید فقط و فقط به اراده و خواست تو بوده است. و از زندگی به همان چیزی که مقدر نمودی مرا قانع و فروتن بگردان ای ارحم

^۱ سوره ضحی (۹۳) آیه ۱۰: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾. ترجمه: «سائل و فقیر را مرنجان (بلکه یا حاجت او را برآورده کن و یا بازبان نرم جواب خواسته او را بده)!»

الراحمين .

الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزَى بِهِ [عَلَيْهِ]

يَا فَتْحُ! كَمَا لَا يُوصَفُ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ وَلَا

يُوصَفُ الْحُجَّةُ، فَكَذَلِكَ لَا يُوصَفُ الْمُؤْمِنُ الْمُسْلِمُ